

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۴۰

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۲/۱۰/۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## ۵- مشتق

### ۵-۷- حکم اصل در مسئله:

پرسش: اطلاق برخی القاب حضرات معصومین بر ایشان با توجه به نبودن ایشان در قید حیات چه نوع اطلاقی است؟ مانند اطلاق رسول الله و نبی الله بر پیامبر، امیرالمؤمنین بر امام اول، باقر العلوم بر امام پنجم، غریب بر امام هشتم، عسکری بر امام دهم و یازدهم. این پرسش در مورد برخی صفات خداوند نیز وجود دارد؛ مانند مالک یوم الدین. آیا این موارد مجاز است یا حقیقت؟ آیا حال که از حضرت امیرالمؤمنین مبدأ امارت منقضی شده است یا از حضرت رسول الله منصب رسالت منقضی شده است، اگر قائل شویم که مشتق در خصوص متلبس حقیقت است این موارد را مجاز به حساب آوریم؟ گذشته از این، صفات سؤال‌برانگیزتر صفاتی هستند که به اعتبار آینده به کار گرفته می‌شوند؛ مانند این که به خدا گفته شود «مالک یوم الدین» (که مراد از یوم الدین یوم القيامة باشد). آیا این مورد هم مانند باقی موارد مشابه خود که به اتفاق آرا مجاز به حساب می‌آیند، مجاز است؟

پاسخ: خیلی از موارد شمرده شده به اعتبار گذشته است. اگر گفته می‌شود «امام رضای غریب»، اطلاق غریب بر مبنای اخصی مجاز به اعتبار ماکان است. اگر هم احساس نمی‌کنیم این مجاز است، چون عادت کرده‌ایم. ان‌شاءالله به زودی به بخشی از درس خواهیم رسید که آقای آخوند اشاره به این موارد خواهند نمود. در برخی از موارد ممکن است در اصل انقضای آن تردید ایجاد نماییم. مثلاً می‌توان سؤال کرد که آیا امامت امام معصوم بعد از فوت از ایشان گرفته می‌شود یا الامام اماماً حياً و شهیداً؟ در این باره نزاعی بین شیخ طوسی و صاحب جواهر هست. شیخ طوسی می‌فرماید امام وقتی فوت می‌کند فوت می‌کند. در مقابل آقای صاحب جواهر می‌فرماید:

آقای شیخ طوسی براساس اعتقادات امامیه سخن بگوید. امام وقتی می‌میرد نمی‌میرد و لذا اگر نصبی هم کرده باشد نصب او باطل نمی‌شود. دیگران وقتی می‌میرند اگر به کسی اذن داده باشند، اذن آن‌ها باطل می‌شود. اثر اذنشان هم می‌رود؛ ولی در امام این‌طور نیست. اجمالاً یک نزاع زیبا در این‌جا شکل گرفته که دو کفه آن سنگینی می‌کند.<sup>۱</sup> لذا ممکن است بگوییم که امیرالمؤمنین الان هم امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله الان هم رسول الله هستند.

اما راجع به آینده، اگر بگوییم در مورد خداوند چیزی به نام زمان وجود ندارد، آینده هم در وعای خود موجود خواهد بود. آیا تا به حال به علت خواب‌هایی که روز بعد محقق می‌گردند فکر کرده‌اید؟ مثلاً کسی شب رفیق خود را که سال‌هاست او را مشاهده نکرده، در خواب می‌بیند و از قضا صبح با او را در عالم واقع نیز دیدار می‌کند. اگر در این مورد مقداری تأمل کنیم، گویا فردا برای من و شما فردا است و در یک لوح مناسب فردا هم امروز است و لذا روح ما با واقعه‌ای که قرار است در آینده خارجاً پیدا شود، ارتباط برقرار می‌کند. گویا عوالمی هست که این‌ها در آن‌ها موجود است و لذا روح که مجرد است می‌تواند از طریق آن عوالم با آن‌ها ارتباط برقرار کند. لذا ممکن است در پاسخ به این سؤال گفته شود خداوند فاقد زمان و به تبع آینده است.<sup>۲</sup>

علاوه بر این ممکن است بگوییم که اگر در نماز می‌گوییم مالک یوم الدین، نه به معنای این باشد که سیکون مالکاً، بلکه هم‌اینک خداوند مالک یوم الدین است؛ چراکه مالک به معنای سیطره‌دار است و خداوند همین الان به واسطه این‌که تعیین زمان یوم الدین و کیفیت آن همه به دستش است، بر آن روز سیطره دارد. به عبارت دیگر شرط سیطره داشتن آمدن آینده نیست؛ این سیطره همین الان هم وجود دارد. در نتیجه ولو این‌که به اتفاق مشتق به اعتبار آینده حقیقت نیست، این مورد حقیقت به حساب خواهد آمد. گفته نشود خداوند چطور مسیطر بر معدوم است که خواهیم گفت به این ترتیب که زمان و کیفیت و اداره‌اش در حال به دست خداوند است.

---

<sup>۱</sup> . اگر توانستید، روی این بحث کار کنید؛ چراکه دارای آثار فقهی است.

<sup>۲</sup> . از نظر برخی مسائل فیزیک (من خیلی تخصص ندارم؛ براساس مطالعاتی که انجام شده) حوادث صدر اسلام ممکن است الان رسیده باشد به بعضی از کرات. الان برای من و شما جنگ احد گذشته است؛ اما برای برخی از کرات جنگ احد همین الان است. این طوری که توضیح می‌دهند و بحث می‌کنند زمان ندارد.

اصل قصه ما از این جا شروع شد که آقای آخوند فرمود اگر ما در وضع مشتق شک کنیم، به استصحاب حکم روی می آوریم (با این که کلمه «حکم» در کلام مرحوم آخوند نیست، اما ظاهر سخن ایشان استصحاب حکم است و بزرگان هم استصحاب حکم را فهمیده اند). بحث در این بود که چرا استصحاب موضوع را ترتیب ندهیم؟ در مثالی ما عالمی در چهارشنبه فراموشی گرفته است؛ در حالی که ما از سه شنبه به ما دستور «اکرم العالم» رسیده است. مثال دیگر ساختمانی است که هم زمان با دستور منع تنجیس و وجوب تطهیر مسجد، مسجد بوده است. چندی بعد این مسجد خراب شد و تبدیل به خیابان گشت و ما هم در بحث های اصولی نتوانستیم بدانیم که عرب به این مکان حقیقتاً مسجد می گوید یا خیر. بنا به فرموده آقای آخوند ممکن است حرمت تنجیس و وجوب تطهیر را که تا دیروز در این مکان وجود داشت استصحاب نماییم. سؤال این بود که چرا استصحاب مسجدیت نکنیم؟ به این ترتیب بگوییم که یقین داریم که در گذشته مسجد بوده و اکنون شک در مسجدیت آن پیدا کرده و به استصحاب تمسک می کنیم. سخنانی در این رابطه بیان شد و دو موج از بحث گذشت. بیان شد که نمی توان استصحاب موضوع کرد.

موج سوم این است که کسی بگوید استصحاب موضوع (در مثال «اکرم العالم» استصحاب عالمیت و در مثال اخیر استصحاب مسجدیت) معلول و مسبب از یک شک است و آن شک در وضع مشتق است. اگر من شک در مسجدیت دارم، آیا غیر از این است که شک در این دارم که مشتق برای خصوص متلبس است یا اعم از آن؟ اگر اعم بود شک داشتم؟ اگر می دانستم برای خصوص متلبس است، باز هم شک داشتم؟ شک نداشتم. شک ما در عالمیت فرد فراموش کار و این که آیا او عالم است یا خیر، ناشی از این است که نمی دانم مشتق «عالم» برای خصوص متلبس است یا منقضی عنه را هم می گیرد. اگر این گونه شد پس باید به سبب مراجعه کنیم؛ چنان که دانسته ایم که در شک مسببی باید تکلیف سبب آن روشن گردد. مثلاً اگر دست شخص نجس بوده و آبی در حوض موجود باشد که شک در طهارت آن دارد و در عین حال طهارت آن استصحاب شده است و دست نجس را در آن شست و شو می دهد، نتیجه آن خواهد بود که شخص در طهارت دست خود شک خواهد داشت. اگر آب حوض پاک بوده باشد، آن هم پاک خواهد شد و اگر نجس بوده باشد آن هم نجس خواهد ماند. در این مسئله همه علما فتوا می دهند که استصحاب در آب حوض جاری و حکم به طهارت آن شود و سپس هر دست نجسی داخل آن شود پاک خواهد بود. لذا با استصحاب طهارت آب، هم آب حوض پاک می شود و هم دست شخص. حال اگر کسی بگوید چرا در دست استصحاب نجاست نمی کنید، خواهیم گفت که شک در نجاست دست، مسبب از شک در نجاست آب است و وقتی آب استصحاب طهارت دارد دیگر دلیل ندارد که من در نجاست دست خود

شک کنم. به حکم شارع دست من پاک است. خلاصه این که این به یک قاعده تبدیل شده که شک در مسبب با وجود شک در سبب اعتباری ندارد. حکم شک در سبب شک در مسبب را برطرف می‌کند. حالا این جا این طور بگوییم که من وقتی شک در عالمیت زید دارم، یا مسجدیت مکانی که پارک شده دارم، شکام بر می‌گردد به وضع مشتق. اگر در مشتق وضع را روشن نمایم، شک من برطرف می‌گردد.

در این جا دو پاسخ داده می‌شود. پاسخ اول این که این سخن زمانی است که استصحاب در سبب جاری شود. ما در سبب که وضع مشتق باشد نمی‌توانیم استصحاب کنیم؛ چراکه موردی برای آن متصور نیست. عدم وضع مشتق برای اخص با اصل عدم وضع مشتق برای اعم تعارض دارد. این مطلب را مرحوم آخوند هم تذکر داد: استصحاب در وضع مشتق مبتلا به معارض است. هر دو طرف مسئله مشتق سابقه عدم دارد و نمی‌توان استصحاب یکی از این دو را بر دیگری ترجیح داد. این جا است که یک قانون به دست ما می‌آید و آن این است که جاری شدن اصل در سبب و نرسیدن نوبت به مسبب با این شرط است که اصل در سبب مبتلا به مانع نباشد؛ ولی اگر مانند مورد ما مبتلا به مانعی بود، سبب را کنار گذارده و به سراغ اصل در مسبب می‌رویم.<sup>۱</sup>

نکته دیگری که باید به آن دقت نمود این است که آقای آخوند در عبارتی می‌فرمود که با وجود شک در سبب نوبت به شک در مسبب نمی‌رسد به شرطی که رابطه، رابطه شرعی باشد؛ نه رابطه تکوینی و غیرشرعی. اگر رابطه تکوینی و غیرشرعی است، نمی‌توانیم بگوییم اصل در سبب مقدم بر اصل در مسبب است. مثلاً در مثال دستی که یقیناً نجس است و پس از شست و شو با آب حوض شک در طهارت آن پیدا می‌شود و به واسطه استصحاب طهارت آب حوض، ظاهر می‌گردد، اولاً سبب طهارت دست طهارت حوض است و ثانیاً رابطه رابطه شرعی است؛ یعنی از آثار شرعی طهارت آب حوض، طهارت دست من است و از آثار شرعی نجس بودن آب حوض، نجس بودن دست من است. در این مورد است که گفته می‌شود اگر در سبب جاری شود، در مسبب جاری نمی‌شود؛ ولی اگر رابطه، رابطه سببیت شرعی نبود، مانند مسئله ما، این قانون جریان نمی‌یابد. این که من نمی‌دانم مسجد خراب شده، هنوز مسجد است یا خیر، یعنی نمی‌دانم عرب حقیقتاً به آن مسجد می‌گوید یا خیر، که این مسبب از این است که نمی‌دانم که وضع مشتق برای خصوص متلبس است یا اعم، این رابطه، تکوینی

---

<sup>۱</sup>. این دقت‌ها مربوط به اصول امروز است و ذهن گذشتگان در حدود هشتصد سال قبل به این نرسیده بود که استصحاب سببی را از مسببی مجزا نموده و استصحاب سببی را بر مسببی مقدم نمایند و سپس این مطلب را متوقف بر این نمایند که استصحاب در سبب عاری از معارض باشد.

است؛ یعنی این که نمی دانم این جا مسجد است یا خیر، نه از آثار شرعی شک من در مشتق که از آثار تکوینی آن است. همین که در وضع مشتق شک کردم، هر جای مصداقی از مشتق زائل شده باشد، شک در صدق حقیقی مشتق بر آن خواهم نمود. این جا می گویند رابطه اگر شرعی نباشد، نمی توانید بگویید شک در سبب شک در مسبب را برطرف می کند و لذا قانون دیگری درست می شود به این ترتیب که در صورتی اصل سببی بر اصل مسببی مقدم می گردد که رابطه شرعی باشد.

در درس امروز تا این جا سه مطلب بیان شد: یک: اگر رابطه دو شک سببی و مسببی باشد، با جریان اصل در سبب نوبت به جریان اصل در مسبب نمی رسد. مثال دست و حوض مربوط به همین بود. دو: به شرطی که در سبب مبتلا به معارض نباشد. سه: به شرطی که رابطه سببیت و مسببیت شرعی باشد، نه تکوینی و غیر شرعی.

بالآخره در جایی که مشتقی متلبس بوده و اکنون منقضی گشته و ما هم پس از تتبع و تفکر نتوانستیم بفهمیم رأی صحیح در مسئله مشتق چیست، استصحاب جاری است یا خیر؟ آقای آخوند فرمود که اگر انقضا بعد از حکم باشد، استصحاب حکم می کنیم. ما گفتیم: چرا استصحاب عالمیت نکنیم؟<sup>۱</sup>

استصحاب در این جا (چه استصحاب حکم و چه استصحاب موضوع مثلاً مسجدیت) به گمان ما مشکل تبدیل موضوع دارد. دانسته ایم که شرط جریان استصحاب این است که موضوع ثابت باشد. حتی احتمال عوض شدن موضوع هم می تواند استصحاب را برهم بزند. اگر گفته شود که پس چطور می شود که شک کنیم خواهیم گفت ممکن است پیش آید. مثلاً مجتهدی که به صورت موقت بی هوش شده باشد (نه مجتهدی که به صورت دائمی بی هوش شده باشد؛ مانند مرگ مغزی شده یا کما) و شک می کنیم که آیا در این حال می شود از او تقلید کرد یا خیر. عرف می گوید که این شخص نیم ساعت دیگر بلند خواهد شد و موضوع عوض نشده است. لذا اگر در چنین شکی استصحاب جاری می گردد؛ اما در مانحن فیه که بی شک مبدأ از شخص یا مکان منقضی شده است،

---

<sup>۱</sup>. دیروز شخصی از شهرستان تماس گرفته بود و می گفت که خیابان کنار مسجد محل ما باز و گشاد کرده اند و تنها گوشه ای از مسجد برای احتیاط مانده است و در این خیابان مزاحم شده است. اگر در پاسخ این شخص گفته شد که اگر واقعاً مسجد از بین نمی رود گوشه آن هم در مسیر بیفتد اشکالی ندارد. ایشان می گفت که ممکن است به واسطه بسته شدن شعاع دید احتمال تصادف و خطر جانی هم وجود داشته باشد. به هر حال از نظر فقه راه باز است. اگر این تکه از مسجد به خیابان بدل شد، آیا لازم است که برای این محدوده علامت گذاشته شود تا دو حکم حرمت تنجیس و وجوب تطهیر در آن رعایت شود یا این که به واسطه بحث مشتق گفته شود که این دیگر حقیقتاً مسجد نیست و از آن جا که احکام مسجد بر مسجد حقیقی بار شده است نه مسجد مجازی، این احکام را بر نکنیم؟

نمی‌توان در این ذات استصحاب را جاری نمود؛ چراکه موضوع استصحاب در مثال «مسجد» نمی‌تواند باشد (چون شک لاحق روی آن صورت نمی‌گیرد) و «پارک» هم نیست (چون یقین سابقی نیست). به نظر ما استصحاب در این مورد جا ندارد؛ چه استصحاب حکم، چه استصحاب موضوع. مثلاً آن شخص که تا دیروز عالم بود، به دلیل علمی بود که در ذهن خود از بر بود؛ اما پس از این که دست چپ و راست خود را هم نتوانست تشخیص دهد، نمی‌توان استصحاب عالمیت نمود (توجه نمایید که مراد استصحاب سواد نیست که بی‌شک از بین رفته است؛ بلکه مراد استصحاب صدق عالمیت است). چراکه این مورد از قبیل تبدل موضوع است.<sup>۱</sup>

تأکید می‌شود که عدم جریان استصحاب متوقف بر احراز تبدل موضوع نیست؛ بلکه این جریان استصحاب است که نیازمند احراز عدم تبدل موضوع می‌باشد. این دو جمله خیلی با هم متفاوت است. لذا اگر احراز کردیم که موضوع باقی نیست یا شک کردیم نمی‌توانیم استصحاب کنیم. ما اکنون نسبت به مرحوم آخوند این سؤال را داریم که شمایی که می‌گویید این آدم فراموش کرده و مبدأ از او منقضی شده است، چگونه می‌گویید استصحاب حکم جاری است؟ در این مورد یا موضوع عوض شده است یا دست کم احتمال عوض شدن آن را می‌دهیم.

مرحوم آخوند چهار ادعا داشت که ما به دلیل کاربرد آن‌ها در مواضع مختلف آن‌ها را بررسی نموده و از میان آن‌ها ادعای نخست (که فرمود «لا اصل») و دوم (که فرمود مبتلا به معارض است) و سوم (که فرمود غلبه کارساز نیست) را قبول کردیم و در ادعای چهارم فرض برائت را پذیرفته و فرض استصحاب آن را نپذیرفتیم. پس به گمان ما محقق خراسانی در ادعاهای چهارگانه‌اش مصیب است مگر در بخش انتهایی ادعای چهارم.

در مباحث آتی سرفصل «اقوال در مسئله و اسناد آن‌ها» را بررسی می‌نماییم. پس از طی مقدمات بسیار تازه به بحث اصلی مشتق خواهیم رسید؛ با این حال نگران این نباشید که ذی‌المقدمه نیز مانند مقدمه طولانی گردد؛ چون بحث ما مانند مقدمه ابن خلدون است که ذی‌المقدمه آن بسیار کوتاه است. اصلاً بنای ما بر این است که خیلی از بحث‌های فاقد ثمره فقهی حذف گردد.

الحمد لله رب العالمین

---

<sup>۱</sup>. در درس فقه بیان می‌کنیم که وقتی مجتهد از دنیا می‌رود نمی‌توان جواز تقلید را استصحاب کرد؛ چراکه تبدل موضوع رخ داده است.